



روزنامه فرهنگ و هنر

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری صاد
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی
دبیر تحریریه: امیر افشار فتوحی

www.rooznamehsaba.com
rooznamehsaba

تهران - خیابان آیت الله مدنی - کوچه خجسته منش - پلاک ۵
تلفن: ۶۰-۷۷۵۸۲۴۲۲ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر امروز



بازخوانی تجربه یک شاهد عینی از جنگ و رسانه گیتی خامنه، صدای مهربانی که از جنگ، امید می سازد

صدای معصوم بچه‌ها در زمان موشک باران‌ها هرگز تا ابد از یادم نخواهد رفت؛ بچه‌هایی که سخت ترسیده بودند بدون این که بدانند چرا باید کسی به کشورشان حمله کند و این همه آن‌ها را بترساند و طیش قلب‌های کوچک‌شان را آنگونه که گویی آن قلب کوچک در حال منفجر شدن است.

و من به عنوان دوست بچه‌ها و شنونده مخاطبین کوچکم؛ تلاش می‌کردم که به آن‌ها اطمینان بدهم که والدین‌شان زود بر می‌گردند، صداهای بلند به زودی به پایان می‌رسد، به زودی برای آن‌ها کارتون مورد علاقه‌شان را پخش خواهیم کرد و...

آرامشی که حداقل تا لحظاتی مهمان دل بچه‌ها می‌شد به قلب من هم سرایت می‌کرد.

همه چیز یک روز به پایان می‌رسد دختر خوبم، پسر گل‌ام، دشمن به ما حمله کرده، نمی‌تونیم بگذاریم کسی کشورمون رو از مون بگیره.

ما هیچ وقت دوست نداشتیم با هیچ کسی جنگ بکنیم، هیچ آدم خوبی جنگ رو دوست نداره، جنگ بدترین اتفاقیه که می‌تونه برای هر کشوری بیفته. مردم همه کشورهای دنیا دوستان ما هستند، ما اون‌ها و بچه‌هاشون رو دوست داریم و...

اما وقتی یکی می‌خواد کشور تو رو ازت بگیره؛ تو می‌تونی ساکت و بی تفاوت باشی؟

سال‌های ساله که وقتی بچه‌های دیروز رو می‌دیدم و می‌بینم از اون روزها می‌گن؛ از خاطرات تلخ، از ترس‌ها و دلشوره‌ها و اشک‌ها و...؛ اما همیشه پایان همه گفت‌وگوهای بچه‌های دیروز و من به اینجا ختم می‌شه؛

اون روزها گذشت و فقط خاطره‌ای باقی مونده؛ از همه اون‌هایی که ایثار کردند تا امروز ما بتونیم با هم خاطرات رو مرور کنیم؛ خاطراتی از روزهایی که بعضی‌ها مثل یک ستاره تا ابد در آسمان وطن می‌درخشند؛ چرا که با امید به رسیدن روزهای خوب در کنار هموطنان شون با همه توان تلاش کردن... درست مثل اون‌هایی که این روزها هم به ساختن آینده‌ای زیبا امیدوارند و نمی‌گذارند هیچ کسی این آرزوی بزرگ رو از اون‌ها بگیره.»

گذشته می‌گوید، بلکه دل‌نگران امروز است؛ برای کودکان دیروز که حالا والدین امروزند، و برای فرزندانشان که شاید ناخواسته، در حال تجربه همان دلهره‌ها هستند. خامنه در این یادداشت با زبانی ساده، اما سرشار از احساس، از نقش رسانه در آرام‌سازی دل‌های کوچک می‌گوید؛ از اینکه گاهی یک جمله کوتاه، یک وعده پخش کارتون، یا فقط اطمینان دادن به بازگشت پدر و مادر، چقدر می‌توانست مؤثر باشد. و امروز هم، با همان زبان مهربان، یادآور می‌شود که جنگ، ناخواسته‌ترین واژه‌ای است که می‌تواند وارد زندگی یک کودک شود. او در عین حال از امید می‌گوید، از ایستادگی و از نسلی که زیر آوار صدای موشک‌ها، همچنان به فردا ایمان داشتند.

یادداشت گیتی خامنه، تنها خاطره‌نگاری نیست؛ پژواکی است از مهر، از مسئولیت و از دلواپسی ماندگاری که هنوز هم ادامه دارد. آنچه در ادامه می‌خوانید، نوشته‌ای است که نه، صدای کسی است که هنوز هم، مثل همیشه، دلش برای کودکان این سرزمین می‌تپد و لحن بکار بردن کلماتش در این نوشته همچون گذشته آرام‌بخش دلهاست.

همه چیز یک روز به پایان می‌رسد، دختر خوبم، پسر گل‌م... «شانزده ساله بودم؛ واژه جنگ را شنیده بودم؛ اما تجربه‌اش را نداشتیم.

وقتی بیشتر دریافتم چه تجربه غریبی است که لحظه لحظه آن را زندگی می‌کردیم!

دیگر آرامش و خواب شبانه و حظ بردن از زندگی مفهومی نداشت!

با شادی و آرامش بیگانه شده بودیم و با صدای آژیر و انفجار آشنا. نوجوان‌های همسایه می‌رفتند و دیگر بر نمی‌گشتند.

دو سه سالی بود کارم را آغاز کرده بودم.

در اتاق فرمان؛ تلفنی بود با پوشش برزنتی خاکی رنگ.

صدای زنگ تلفن که در اتاق می‌پیچید؛ مرحله‌ای دشوار و پیچیده آغاز می‌شد.

هیچ کس نمی‌خواست گوشه‌ای را بر دارد؛ هر کسی این کار را می‌کرد باید پاسخ سؤالات مکرر و پی‌در پی همکاران را می‌داد:

کجا را زدن؟ و پاسخ‌ها؛ شکوفه، منبیره، توپخانه و...



در روزهایی که بار دیگر صدای انفجار در آسمان شهرها طنین‌انداز شده و سایه تهدید، بار دیگر بر خانه‌های مردم ایران افتاده، ذهن بسیاری از ما ناخودآگاه به سال‌های دور باز می‌گردد؛ به روزهایی پرالتهاب و اضطراب، زمانی که جنگ میهمان ناخواسته خانه‌ها بود و کودکان، بی آن که معنای دقیقش را بدانند، با دلهره و ترس بزرگ می‌شدند. در آن دوران سخت، چهره‌هایی بودند که با لبخند، با کلامی گرم و با حضوری آرام، پناه دل‌های کوچک شدند و نام‌شان تا همیشه در حافظه جمعی یک نسل ماندگار شد. گیتی خامنه، مجری محبوب برنامه‌های کودک در دهه شصت، یکی از آن چهره‌هاست؛ کسی که با صدای مهربانش، با گفت‌وگوهای کودکانه‌اش و با دلواپسی صمیمی‌اش، تکیه‌گاهی بود برای کودکانی که هر روز با صدای انفجار و آژیر به خواب می‌رفتند و بیدار می‌شدند.

امروز، پس از حمله اخیر رژیم صهیونیستی به خاک ایران، او بار دیگر لب به سخن گشوده و در یادداشتی اختصاصی برای روزنامه «صبا»، با نگاهی پر از مهر، به روزهایی برگشته که هنوز هم برایش زنده‌اند. گیتی خامنه که آن زمان تنها شانزده سال داشت، در متن خود تصویری زنده از پشت صحنه صداوسیما در سال‌های جنگ ارائه می‌دهد؛ از تلفنی با پوشش برزنتی خاکی رنگ که هر زنگش خبری تازه از حمله‌ای دیگر بود، از همکارانی که با نگرانی می‌پرسیدند «کجا را زدن؟» و از کودکانی که با صدایی لرزان تماس می‌گرفتند و از ترس‌هایشان می‌گفتند. او در یادداشت خود، با قلبی سرشار از مهر و اندوه، به روزهایی برگشته که هنوز هم برایش زنده‌اند: روزهایی که نوجوان بود، جنگ در خانه‌ها جاری بود، و او در قاب تلویزیون می‌کوشید با صدای گرم و کلمات آرام‌بخش، ترس را از دل کودکان بگیرد و اکنون آن خاطرات تلخ و در عین حال سرشار از عشق و ایثار، دوباره برایش جان گرفته‌اند. خامنه در این یادداشت نه فقط از

